قول داده بودم، زنده برمی‌گردم

یک غروب در خانه کاپیتان شهبازی، خلبانی که ماهرانه از وقوع یک حادثه هوایی جلوگیری کرد

مریم یوشی‌زاده/ گروه جامعه

هرچند گزارش‌ها می‌گویند در بوئینگ ۷۲۷، که یازده و نیم صبح ۲۶ مهر امسال از فرودگاه مسکو به سمت تهران پرید، ۱۱۳ سرنشین حضور داشتند، حقیقت این است که یکی از سرنشینان آن هواپیما، نه در شمار مسافران ثبت شد و نه در گروه پروازی به حساب آمد.

مسافر ناشناس و مرموز که حتی چمدانی با خود نداشت و کمربندش را وقت پریدن نبست و بی‌خیال در صندلی‌اش فرورفت و به تصویر فرودگاه مسکو که پشت پنجره کوچک می‌شد لبخند زد، مرگ بود که خونسرد، گوشه‌ای دنج در کابین مسافران منتظر شد و وقتی پرنده پیر آهنی، قصد نشستن بر فرودگاه امام(ره) را داشت، بی‌آن که کسی مانعش شود وارد اتاقک خلبان (کاک پیت) شد و در گوش کاپیتان هوشنگ شهبازی زمزمه کرد «کاپیتان! کار تمام است» و به دگمه‌ای اشاره کرد که نشان می‌داد چرخ‌های جلوی هواپیما، خیال باز شدن ندارند.

از لحظه‌ای که چرخ‌های جلو باز نشدند مسافر عجیب، ۲۸ دقیقه، در اتاقک خلبان به چهره کاپیتان، کمک خلبان و مهندس پرواز که زیر نور چراغ اعلام وضعیت خطر، سرخ شده بود خیره شد و دانه‌های عرق را روی پیشانی آنها شمرد و در دقایق آخر، ده‌ها بار، مساحت اتاقک دو در پنج قدمی خلبان را بی‌صبرانه قدم زد و به ساعتش نگاه کرد.

اگر کاپیتان برنده می‌شد، هواپیما بی‌نقص فرود می‌آمد و اگر مرگ می‌برد، بوئینگ ۷۲۷، گیج و ناشیانه روی باند کوبیده می‌شد، آتش مثل قارچ قد می‌کشید و از هواپیما و مسافرانش، مخلوطی سرخ و سیاه، از خاکستر و آهن و خون می‌ماند.

اما حوالی ساعت ۴ عصر همان‌روز که کاپیتان غول ۸۰هزار کیلویی سرکش را رام کرد و آن را، مثل قویی که بخواهد بر بستر دریاچه‌ای فرود بیاید ملایم و مطیع بر باند چپ فرودگاه مهرآباد نشاند، مرگ جلو آمد و با لبخند در گوش او که چشم‌های درشتش از وحشت گشاد شده بود، نجوا کرد «خسته نباشید کاپیتان! فقط یک امتحان بود!» و بلافاصله، در میان انبوه مسافران، با سرسره اضطراری از هواپیما بیرون سرید و در گرگ و میش غروب گم شد و بعد، اشک، تصویر آمبولانس‌ها و ماشین‌های آتش‌نشانی را جلوی چشم‌های خلبان و گروهش، تار کرد.

از آن روز تا همین حالا که گزارش‌مان را می‌خوانید خبرگزاری‌ها و روزنامه‌ها، ده‌ها گزارش درباره کاپیتان شهبازی منتشر کرده‌اند و شبکه‌های مختلف تلویزیونی و ماهواره‌ای، بارها تصویر او و فرودش را برای مردم جهان نمایش داده‌اند و حتی در همین مدت کوتاه، استادهای دانشکده‌های آموزش خلبانی در خارج از کشور، فرود زیبای بوئینگ ۳۵ ساله را بر دامن فرودگاه مهرآباد، به عنوان فیلمی آموزشی برای دانشجویان‌شان بارها پخش کرده‌اند، اما گزارش ما با همه آنچه تا امروز درباره کاپیتان منتشر شده است فرق دارد چون من و عکاس جام‌جم برای تهیه آن، وارد حریمی شدیم که شهبازی، به کمتر خبرنگاری اجازه ورود به آنجا را می‌دهد؛ ما مهمانان خانه او شدیم و در فرصتی تقریبا یک ساعته، با همسرش سهیلا سلحشور و فرزندانش گفت‌وگو کردیم. کاپیتان و خانواده‌اش، آنقدر گرم از ما پذیرایی کردند که دلخوری‌مان را از یک هفته اصرار کردن به روابط عمومی هواپیمایی هما و دو ساعت منتظر شدن‌مان را پیش از گفت‌وگو در دفتر هواپیمایی از یاد بردیم و حتی فراموش کردیم که کارمندی از روابط عمومی در طول تهیه گزارش، هر کجا که رفتیم، از دفتر روابط عمومی هما تا اتاق شبیه‌سازی پرواز و سرانجام خانه کاپیتان، سایه به سایه، همراهی‌مان کرد و صدای ما، او و اعضای خانواده‌اش را ضبط کرد.

عکس: حسین ابراهیمی/ جام جم

■ ما هیچ وقت غم‌انگیز خداحافظی نمی‌کنیم

خانه خلبان ۵۵ساله‌ای که حالا نامش به عنوان یکی از قهرمان‌های ملی در حافظه مردم ثبت‌شده، یکی از واحدهای فوقانی بلوکی در شهرک اکباتان است؛ دو سوی سالن پذیرایی این خانه با پنجره‌هایی بزرگ که تصویری از آسمان و دورنمایی از تهران را در خود جای داده‌اند، محصور شده است؛ پنجره‌هایی که حوالی ساعت ۴ عصر ۲۶ مهر، سهیلا خانم، دلنگران، بارها و بارها، از پشت آنها، به آسمان دم غروب نگاه کرد و در دلش ذکر گفت و از خودش پرسید: «چرا این همه بیقرارم؟»

همه کارهای صبحش را مرور کرد، به روال ۳۰ سال گذشته، سحر از خواب بیدار شده بود، صبحانه همسرش را حاضر کرده بود، صدقه گذاشته بود و بعد بدرقه‌اش کرده بود. «پس چرا این همه بیقرارم؟»

کاپیتان به همسرش، نگاه می‌کند: «در همه این سال‌ها، حتی یک بار پیش نیامد که همسرم، برای پرواز بدرقه‌ام نکند. به صدقه‌هایی که می‌گذارد خیلی معتقدم. آن روز هم صدقه گذاشت.... ما هیچ وقت غم‌انگیز خداحافظی نکرده‌ایم... همیشه ساعت برگشتنم را به او گفته‌ام....» زن حرف شوهرش را تایید می‌کند و می‌خندد.

آن روز، در تیررس نگاه سهیلا، آسمان خالی بود، بی‌پرنده و بی‌هواپیما و بی‌ابر اما همان‌وقت، تقریبا چند کیلومتر دورتر، کاپیتان شهبازی، در اتاقک خلبان بوئینگ ۷۲۷، پس از پروازی طولانی از مسکو به تهران، از فاصله چند هزار پایی، آماده فرود روی باند فرودگاه امام خمینی(ره) می‌شد، اما زیاد نگذشت که فهمید چرخ‌های جلوی هواپیما که مسوولیت حفظ تعادل هواپیما را در لحظه فرود آمدن دارند، باز نمی‌شوند.

او به برج مراقبت اعلام کرد مشکلی پیش آمده است؛ خط پروازی‌اش را منحرف کرد و برای برطرف کردن نقص، به منطقه رودشور در نزدیکی ساوه رفت. کاپیتان و گروهش هر راهکاری را که بلد بودند به کار بستند تا شاید چرخ‌های جلو باز شوند، اما بی‌فایده بود.

شهبازی آن روز، تنها نبود. مقدر بود که بهترین‌ها، کنارش باشند و قوت قلبش شوند. «از خوش‌شانسی من، گروه پروازی، واقعا حرفه‌ای بودند. کاپیتان رستگارفر و کاپیتان عقدایی هم در اتاقک خلبان کنارم بودند. گروه پروازی، مثل یک تیم فوتبال است. همه با هم به زمین می‌روند، همه با هم برای موفقیت تلاش می‌کنند و دست آخر یکی گل می‌زند ولی همه در پیروزی شریک هستند.»

اما کاری که کاپیتان شهبازی کرد مثل گل زدن نبود، بیشتر به معجزه کردن می‌مانست. آنها از آسمان ساوه برگشتند، اما نه به سمت فرودگاه امام(ره). چرا کاپیتان در فرودگاه امام فرود نیامد؟ او در پاسخ به این پرسش مکث می‌کند و به زمین خیره می‌شود. با فنجان چایش بازی می‌کند. اعضای خانواده‌اش هم ساکت می‌شوند. «فرودگاه امام، فرودگاه بین‌المللی ماست و اگر خدای ناکرده حادثه ناگواری رخ می‌داد، وجهه بین‌المللی صنعت هواپیمایی ایران مخدوش می‌شد.»

■ ترس، برادر مرگ است

غول پیر و موذی، راهش را طرف مهرآباد کج کرد، می‌خواست ثابت کند برده آدم‌ها نیست، اما کاپیتان هنوز افسارش را در دست داشت. غول، طغیان‌گر و لجباز شده بود، گروه یکبار دیگر همه سعی‌شان را کردند تا چرخ‌ها باز شوند و بعد کاپیتان تصمیم گرفت هواپیما را بدون چرخ جلو، بر زمین بنشاند.

«نمی‌خواهم بگویم هیچ حسی نداشتم. بالاخره ما که آدم آهنی نیستیم، اما یک خلبان برای شرایط بحرانی آموزش می‌بیند.... خلبان نباید ناامید شود، نباید بترسد، ترس برادر مرگ است! در ضمن، من به همسرم قول داده بودم، زنده برمی‌گردم!» این جمله آخر را کاپیتان شهبازی محکم می‌گوید و بعد رو می‌کند به همسرش که چشم‌هایش گاهی از اشک، شفاف می‌شوند.

پرنده سرکش، سرانجام تسلیم شد و کاپیتان، با کمترین خسارت، آن را به دست‌های قیرگون مهرآباد سپرد و چنان ماهرانه این کار را کرد که حالا فقط کمی روی دماغه‌اش، خش افتاده است، طوری که انگار، روی آن را کمی سمباده زده‌اند!

آخرین صفحه از داستان فرود کاپیتان شهبازی، با نور سرخ چراغ‌های گردان آمبولانس‌هایی که برای احتیاط روی باند آمده بودند و تصویر مسافرانی که با سرسره‌های اضطراری از هواپیما بیرون می‌رفتند، پر شده است؛ مسافرانی که او آنها را نمی‌شناسد و فقط شنیده است بیشترشان روس بوده‌اند.

در همین صفحه است که صدای فریاد کاپیتان بارها و بارها تکرار می‌شد که آتش‌نشان‌ها را صدا می‌کند. آنها شادمانه طرف هواپیما می‌دوند و می‌گویند «نگران نباش کاپیتان، آتش نگرفته...» و او همچنان فریاد می‌زند «آب بپاشید... آب بپاشید... ».

قهرمان، سرش را آرام تکان می‌دهد و به یاد می‌آورد «دماغه هواپیما به شدت داغ شده بود و من هنوز نگران بودم که آتش بگیرد... ». او دلش نمی‌خواهد درباره دلیل باز نشدن چرخ جلو توضیحی بدهد، اخم می‌کند: «نمی‌دانم... وقتی بلند می‌شدیم مشکلی نداشت...»، می‌گوید: «در تخصص من نیست...» و می‌گوید: «قدیمی بودن یک هواپیما معنا ندارد، کارایی هواپیما را با ساعات پرواز و عمر قطعاتش می‌سنجند و هر وقت عمر قطعه‌ای سر بیاید عوضش می‌کنند.» کاپیتان بیش از این توضیحی نمی‌دهد، دلش می‌خواهد بگذرد و ما هم نمی‌خواهیم دیدارمان را پس از یک هفته التماس، خراب کنیم و به همین خاطر می‌گذریم... .

■ عزیزم، چای را حاضر کن

دلچسب‌ترین لذت دنیا بعد از دست و پنجه نرم کردن با مرگ چیست؟ برای کاپیتان شهبازی، این لذت، چای خوردن در خانه کنار سهیلا خانم است. زن، برگ گل‌هایی را که همسایه‌ها برایشان هدیه آورده‌اند نوازش می‌کند: «تازه فرود آمده بود که به من زنگ زد. گفت سهیلا جان! چای را حاضر کن دارم برمی‌گردم خانه، در را که باز کردم دیدم چهره‌اش خیلی خسته و شکسته شده... فهمیدم نگرانی‌ام بیخود نبوده... ماجرا را که برایم تعریف کرد، به گریه افتادم... ».

دیدار ما با خانواده کاپیتان شهبازی کوتاه است، اما همین دیدار کوتاه کافی است تا جزئیاتی جالب از زندگی‌شان را کشف کنیم، مثلا حالا می‌دانیم که کاپیتان در سیزدهمین روز خرداد ۱۳۳۵ متولد شده است. دو دیپلم ریاضی و فنی و حرفه‌ای دارد.

پیش از آن که وارد دانشکده پرواز شود مهندسی مکانیک خوانده است و در سابقه ۳۰ ساله کارش در سازمان هواپیمایی کشور، هم کمک خلبان بوده، هم مهندس پرواز و هم خلبان. اهل میانه است (می‌گوید این یکی را حتما بنویس)، ۳۰ سال پیش، ازدواج کرده و حاصل ازدواجشان، آرزو، ۲۷ ساله، امید ۲۳ ساله و آذین ۲۱ ساله است.

سرگرمی‌های خانواده شهبازی، مثل خیلی از خانواده‌های تهرانی کم و محدود است، گاهی اگر فرصتی دست دهد مهمانی می‌روند، شب‌ها با هم سریال‌های تلویزیون را تماشا می‌کنند و گاهی شطرنج بازی می‌کنند، اما بیشتر وقت‌شان به مطالعه می‌گذرد، بخصوص کاپیتان که هر روز، اگر پروازی نداشته باشد دست کم ۵ـ۴ ساعت را صرف خواندن کتاب‌های تخصصی می‌کند: «درس و مشق ما، توی این سن و سال هم تمام نمی‌شود... هر خلبانی باید دائما این کتاب‌ها را مرور کند... ».

شب بیست و ششم مهر برای خانواده شهبازی، شبی پر از گریه از سر شوق است و ترس از فاجعه‌ای که گرچه روی نداده بود، اما تصورش هم، تن‌شان را می‌لرزاند، ضربان قلب‌شان را تند می‌کرد و عرق روی پیشانی‌شان می‌نشاند.

اولین واکنش امید، پس از شنیدن ماجرای فرود پدر، مثل مادرش و آرزو فقط گریه بود و بس. آذین هم به محض شنیدن حادثه، شبانه، از خوابگاه دانشگاهش در ابهر تا تهران آمد تا پدر را ببیند. خانواده شهبازی، آن شب با بغض دور هم جمع شدند. شب بیست و ششم مهر سال ۱۳۹۰، برای این خانواده، شب عجیبی بود؛ شبی که با گریه و شکر سحر شد و صبح روز بعد، برای هر پنج عضو آن انگار، تولدی دوباره بود.

آذین با بغض زمزمه می‌کند: «دلم می‌خواست بابا دیگر پرواز نکند...»، سهیلا خانم سر تکان می‌دهد: «دائما خدا را شکر می‌کنیم...»، آرزو لبخند می‌زند: «افتخار می‌کنم که او پدر من است...» و امید می‌گوید: «بابا را محکم بغل کردم... چقدر دوستش دارم.... چقدر دوستش داریم...» هیچ کدام از بچه‌ها به هم‌دانشکده‌ای‌هایشان نگفته‌اند، خلبانی که دیگران درباره‌اش صحبت می‌کنند و فیلم فرودش را در تلفن‌های همراهشان به هم نشان می‌دهند، پدر آنهاست.

سهیلا خانم، سعی می‌کند فضای غمگین خانه را عوض کند و از همسایه‌شان تعریف می‌کند که داستان فرود بوئینگ ۷۲۷ را در مهمانی شنیده و دلش می‌خواسته خلبانش را از نزدیک ببیند و تازه وقتی نام و نام‌خانوادگی خلبان را شنیده است فهمیده، او همان همسایه همیشه آرام و خنده‌روی آنهاست، اما فضای خانه به این سادگی عوض نمی‌شود... پرسشی ذهنم را مشغول کرده است که جرات مطرح کردنش را ندارم، اما آن را در چشم‌های نگران بقیه اعضای خانواده که برای بدرقه من و عکاس تا در ورودی آمده‌اند هم می‌بینم؛ پرسشی مشترک که شاید هر ایرانی پس از شنیدن خبر فرود معجزه‌آسای کاپیتان شهبازی از خود پرسیده باشد: آیا حادثه هواپیمایی بعدی هم، مثل این یکی، ختم به خیر می‌شود؟

نکته

آخرین صفحه از داستان فرود کاپیتان شهبازی، با نور سرخ چراغ‌های گردان آمبولانس‌هایی که برای احتیاط روی باند آمده بودند و تصویر مسافرانی که با سرسره‌های اضطراری از هواپیما بیرون می‌رفتند پر شده است

جدول شماره ۳۲۱۷/ بیژن گورانی

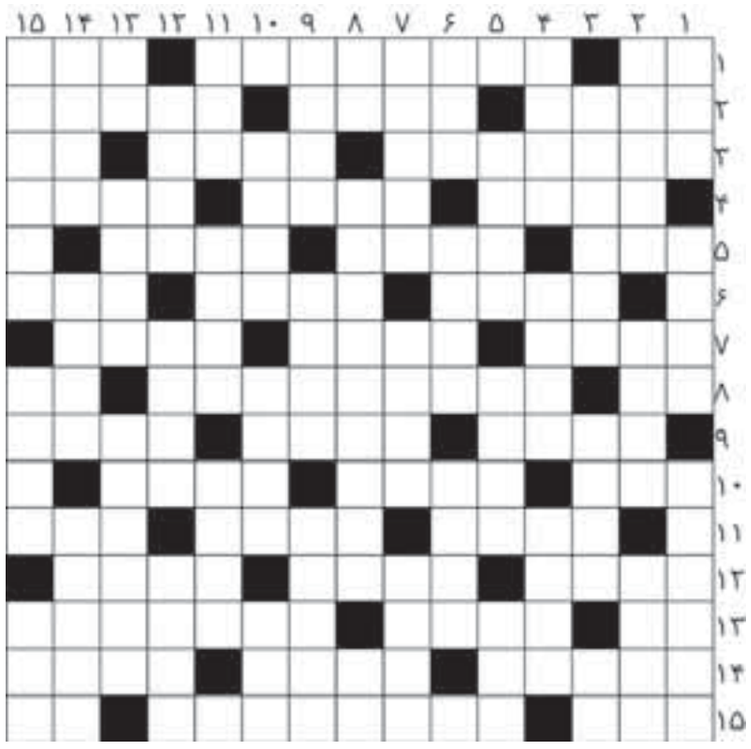

جدول عادی

افقی: ۱ ـ بوی رطوبت ـ متصدی نمایش فیلم در سینما ـ شیار زمین زراعی ۲ ـ نیکوکار ـ زبان عربی ـ محبس ۳ ـ بعد از رفتن مسافر به نیت سلامت و خوشی او در سفر می‌پزند ـ دانه خوراکی غنی از نشاسته ـ راه بی‌پایان! ۴ ـ از نمازهای واجب ـ تکیه کلام درویش ـ دربازکن برقی ۵ ـ مقابل رفت ـ تهیدست و بی‌چیز ـ نوعی مسلسل دستی سبک ۶ ـ اعلان ـ شکاک ـ دو مصراع ۷ ـ گروه محافظان ویژه ـ هدیه دادن ـ وزنده ۸ ـ حرف همراهی عرب ـ ورقه فراخوانی به دادگاه ـ از مصالح ساختمانی ۹ ـ زننده ـ پرنده لذیذ گوشت ـ رهن دهنده ۱۰ ـ به عمل برآید ـ به‌جا آوردن ـ جناح لشکر ۱۱ ـ نماد ـ توله سگ شکاری ـ خزنده خوش خط و خال ۱۲ ـ کره آتش بالای جو زمین ـ دوست ـ خداحافظی ۱۳ ـ غصه ـ بازکننده قفل ـ عضو گروه جنایتکاران ۱۴ ـ رسول ـ بیزاری ـ هلاک کننده ۱۵ ـ خودروی فرانسوی ـ بسیار باتجربه ـ اشاره به دور دارد.

عمودی: ۱ ـ روکار ساختمان ـ شیره برخی درختان ـ نوعی تنبیه نظامی ۲ ـ گله چارپایان ـ افراد یک گروه ـ گرانبها و قیمتی ۳ ـ درخت تبریزی ـ کفش پاشنه‌دار قدیمی ـ درخت انگور ۴ ـ درس نگارشی ـ گذرگاه، معبر ـ از ملزومات خوشنویسی ۵ ـ باقی مانده ـ توده کوچکی از هوا ـ از القاب اشرافی اروپایی ۶ ـ رشته کوهی در اروپا ـ پر برکت ـ بی‌اعتنا به قید و بندها ۷ ـ کتابی ارزشمند تألیف شیخ مرتضی انصاری ـ سروش آسمانی ـ دانش ذاتی ۸ ـ دویار همقد ـ نوعی ماهی کوچک که به علف‌های دریا می‌چسبد ـ نت چهارم ۹ ـ بغاز ـ تخم گیاه ـ بی‌سر و پا ۱۰ ـ مژده ـ گوشواره ـ آینده ۱۱ ـ شهر قنات و قنوت و قناعت ـ اندازه صدای هر سیستم صوتی ـ بی‌حرکتی ۱۲ ـ ستون دین است ـ از القاب حضرت فاطمه(س) ـ از اجزای پیراهن ۱۳ ـ محکم کردن ـ فدراسیون بسکتبال ـ آلیاژ سخت شده ۱۴ ـ سنگ سخت ـ همراه عروس ـ ترقی و پیشرفت ۱۵ ـ ناهمخوانی ـ درختی بلند و برگ ریز ـ قسمت مهم و اساسی هر چیز.

جدول ویژه

افقی: ۱ ـ بله شیرازی ـ شهری در هند ـ وسیله حمل بار که به پشت خودرو بسته می‌شود ۲ ـ فرمان دوچرخه ـ جریان متناوب برق ـ سرزمین خون و قیام ۳ ـ هماهنگ ـ نایژه ـ هواپیمای سریع‌السیر ۴ ـ دستبند زنانه ـ از پیامبران الهی ـ خواهش‌های نفسانی ۵ ـ گروهی از ترکیب‌های آلی اکسیژن‌دار ـ نام‌ها ـ تغییریافته ۶ ـ بی‌دست و پا ـ متاع ـ آهار زده ۷ ـ زیرک و باهوش ـ مرد بی‌زن ـ ورزش مشت‌زنی ۸ ـ رودی در فرانسه ـ اثری از هنری جیمز، نویسنده آمریکایی ـ زائو ترسان ۹ ـ فاخته ـ کشته‌شده ـ انتظار و چشمداشت ۱۰ ـ خسیس ـ تصمیم گرفته ـ نگاه کردن ۱۱ ـ گوارا ـ روزه هندوها ـ اساس کار قالیبافی ۱۲ ـ روشن و آشکار ـ دوست ـ مهم‌ترین شعبه نژادسفید ۱۳ ـ بسیار سرد ـ ممکن است ـ کاتالوگ ۱۴ ـ غذایی از چند نوع سبزی و گوشت ـ مربوط به ادبیات ـ مقدمه پیروزی ۱۵ ـ الفبای تلگراف ـ از صور فلکی نیمکره جنوبی آسمان ـ مرحله خواب عمیق.

عمودی: ۱ ـ گوسفند قربانی ـ داد و ستد ـ سبک نقاشی پیکاسو ۲ ـ کفش چرخدار ورزشی ـ به رنگ دود ـ اصطبل ۳ ـ نوعی اسلحه گرم ـ از هفت قلم آرایش قدیم ـ صدای پنچری ۴ ـ مایع نشاسته ـ حلزون ـ کاشف سیاره اورانوس ۵ ـ پسر گودرز در شاهنامه ـ شهر قلعه رودخان ـ واحد اندازه‌گیری مقاومت الکتریکی ۶ ـ بوسه ـ قسمت کم‌عمق دریا ـ هشیار ۷ ـ تاج ـ نویسنده ـ درختچه‌ای زینتی با گل‌های خوشه‌ای ریز ۸ ـ بی‌نظیر در نوع خود ـ حق بین‌المللی که به موجب آن کشورها از استقلال عمل برخوردار باشند ـ خرس فلکی ۹ ـ مادر بزرگ ـ دروغی ـ جلال و شکوه ۱۰ ـ ماده آرایشی مژه‌ها ـ از منازل قمر ـ زمین آماده کشت ۱۱ ـ شبه جزیره‌ای در جنوب هند ـ کوهی در افغانستان ـ سردار ۱۲ ـ رستگاری ـ سیاهرگ ـ رشوه‌دهنده ۱۳ ـ تیر پیکاندار ـ بسیار مشتاق و آرزومند ـ نوعی شیرینی خرمایی ۱۴ ـ مهربان ـ طراح ـ شهری در مازندران ۱۵ ـ بندری در یوگسلاوی ـ ارتعاش ـ کوچک‌ترین ذره عنصر.

سودوکو ۱۲۲۹

برای حل جدول اعداد باید در هر مربع کوچکتر ۳ در ۳ هیچ عدد تکراری وجود نداشته باشد. همچنین هیچ عددی در یک سطر یاستون مربع بزرگ ۹ در ۹ تکرار نشده باشد.

۳	۸	۵			۱			۷
		۱			۷			۳
		۶	۳	۹		۱	۲	۵
۸	۳					۲		
		۴				۳		
		۷					۶	۹
۴	۶	۲		۷	۳	۵		
۵			۸			۹		
۹			۴			۷	۳	۶

۶	۲	۸			۴			۳
		۹			۶			۷
		۴	۲	۹		۸	۶	۵
۹	۸					۲		
		۵				۹		
		۳					۵	۴
۳	۴	۲		۱	۵	۷		
۸			۴			۵		
۵			۶			۳	۴	۲

						۷		
							۱	
						۹		

۲	۷	۱			۶			۹
		۹			۵			۱
		۸	۲	۹		۴	۶	۷
۱	۴					۶		
		۵				۲		
		۳					۷	۴
۳	۵	۶		۴	۹	۷		
۹			۱			۵		
۸			۵			۹	۳	۶

						۴		
							۶	
						۸	۶	۵
						۲		
						۹		
							۵	۴
۱			۱	۵	۷			
			۴			۵		
۲	۴	۸	۶			۳	۴	۲

						۷		
							۱	
						۹		

						۶		
						۲		
							۷	۴
۲	۶	۷		۳	۴	۱		
۵			۱			۳		
۳			۷			۶	۲	۸

						۱		
						۳		
						۶	۲	۸

حل جدول سودوکو شماره ۱۲۲۸

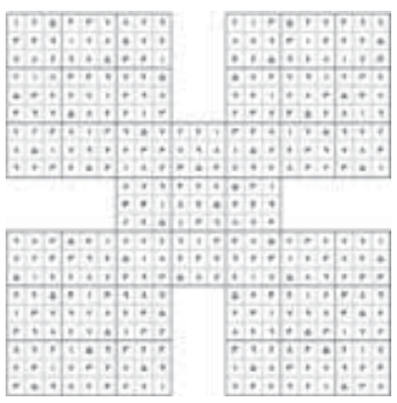

حل جدول عادی شماره ۳۲۱۶
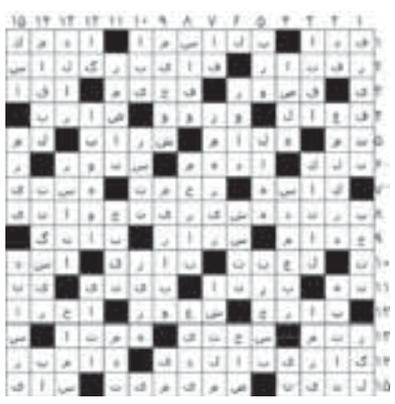
حل جدول ویژه شماره ۳۲۱۶